

حاکمیت و مسئولیت حمایت در پرتو حقوق بین‌الملل کیفری

شهرام بهمن تاجانی^۱ *

چکیده

در گذشته، مفهوم حاکمیت به استقلال یک کشور هم از دیگر کشورها و هم از تعهدات حقوقی بین‌المللی محدود می‌شد. این مفهوم مطلق از حاکمیت با فرایندهایی چون جهانی شدن، ظهور بازیگران جدید در عرصه بین‌المللی و وابستگی متقابل نظام حقوق بین‌الملل مورد تردید قرار گرفت و باعث شد تا بسیاری از حقوقدانان بین‌المللی به بازتعریف این مفهوم بپردازند. در نتیجه، برخی از مولفه‌های حاکمیت از جمله جنبه‌ی مسئولیت حاکمیت مورد توجه قرار گرفت. اگرچه مفهوم حاکمیت به مثابه‌ی مسئولیت حمایت عمدتاً با توجه به مفهوم «مداخله بشردوستانه» توسعه پیدا کرد اما مسئولیت حمایت متضمن اقدامات بیشتری از قبیل؛ مسئولیت پیشگیری، مسئولیت اقدام و مسئولیت بازسازی است و این می‌تواند در فهم و توسعه اهداف و عملکرد حقوق بین‌الملل کیفری موثر باشد. این مقاله در صدد تبیین این مباحث و تجزیه و تحلیل اصول و مبانی بنیادین حقوق بین‌الملل کیفری در پیشگیری، واکنش و نیز بازسازی (سه مولفه اصلی مسئولیت حمایت) است. دیوان بین‌المللی کیفری و دولت‌ها دارای مسئولیت مشترک هستند. اصل همکاری بین دو سطح بین‌المللی و ملی، تجلی اصل اقدام سلسله‌مراتبی در حقوق بین‌الملل کیفری است که به صلاحیت تکمیلی تعبیر می‌شود که نه تنها، نحوه‌ی تخصیص اعمال صلاحیت بین صلاحیت قضایی کیفری ملی و بین‌المللی را تنظیم می‌نماید؛ بلکه اعمال صلاحیت در روابط بین دولت‌ها را نیز بیان می‌کند.

واژگان کلیدی: حاکمیت، مسئولیت حمایت، جرایم بین‌المللی، دیوان بین‌المللی کیفری

۱- استادیار دانشگاه پیام نور، دکترای حقوق بین‌الملل عمومی

* نویسنده مسؤول، ایمیل: sh.tajani@gilan.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۲

فصلنامه سیاست جهانی، دوره چهارم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۴، صص ۲۶۱-۲۳۷

مقدمه

از زمانی که مفهوم «حاکمیت»^۱ وارد ادبیات حقوق بین الملل شد، به عنوان یک مقوله مهم و در عین حال مبهم مورد توجه اندیشمندان قرار گرفت و در نتیجه دستخوش تغییرات شگرفی گردید. از منظر سنتی و در ساختار مبتنی بر نظام وستفالی، مفهوم حاکمیت به استقلال دولت‌ها از یکدیگر و نیز فارغ بودن از پذیرش تعهدات و تکالیف بین المللی تعبیر می‌شد. در واقع، کار ویژه اصلی آن، انحصار قدرت و یا اعمال اقتدار سیاسی در قلمرو معین بود. دولت‌ها هیچ گونه تعهد بین المللی نداشتند مگر این که خود با رضایت کامل بدان تن می‌دادند. اما چنین برداشتی از حاکمیت، درکی اثبات‌گرا از حقوق بین الملل است (وکیل و همکاران، ۱۳۸۹: ۷۳-۷۷). برای قرن های متمادی مفهوم حاکمیت به معنای مصونیت کامل دولت‌ها نسبت به اتخاذ هرگونه تصمیم در امور داخلی و کنترل مردمشان بود. و از آن به عنوان یک سپر دفاعی استفاده می‌شد و حاکمان در مقابل اتخاذ سیاست های وحشیانه و اقدامات سرکوب‌گرانه در درون کشورشان پاسخگو نبودند. در چارچوب نظام وستفالی حاکمیت دارای دو وجه داخلی و خارجی است. وجه خارجی حاکمیت همان استقلال است. یعنی دولت‌ها اقتدار دارند که مرزهای خود را کنترل کنند و از خطر تجاوز حفظ نمایند. در حاکمیت خارجی، یک اقتدار سیاسی بر روابط دولت‌ها حاکم است که توسط حقوق بین الملل تعریف و مشخص می‌شود. بنابراین عدم مداخله موجب حفظ وجه خارجی حاکمیت است. وجه داخلی حاکمیت حق دولت‌ها را در تعیین سیستم سیاسی و اقتصادی تعریف می‌کند که بر طبق قانون اساسی هر کشور مشخص می‌گردد.

وجه داخلی حاکمیت مبین صلاحیت دولت بر سرزمین، مردم و منابع آن کشور است و این همان کنترل موثر است که شاخص مشروعیت حاکمیت بر طبق معاهده وستفالی است (Ferreira, 2006: 2-5). در منشور ملل متحد مفاهیمی چون حاکمیت و عدم مداخله بر مبنای نظام وستفالی تعریف شده است.

¹ Sovereignty

این مفهوم مطلق حاکمیت در دهه‌های اخیر و به طور فزاینده ای با توجه به فرایند هایی چون جهانی شدن، ظهور بازیگران جدید در عرصه بین المللی و وابستگی متقابل نظام حقوق بین الملل آماج حملات زیادی قرار گرفته است و عدم قطعیت و نارسایی آن در حل مشکلات پیش رو باعث شده است که بسیاری از حقوقدانان بین المللی چنین برداشتی از حاکمیت را در تشریح واقعیت های روابط بین الملل ناتوان ببینند. در مقابل، اکثر محققان حقوق بین الملل، حاکمیت را به مثابه یک عنوان مشترک برای اعمال صلاحیت و تکالیف دولت ها تلقی می کنند که از سوی حقوق بین الملل به آنها واگذار شده است (صادقی، ۱۳۹۲). از سوی دیگر، بسیاری از حقوقدانان بین المللی به جای ارائه تعریفی روشن از «حاکمیت» به بیان جنبه ها و ابعاد مختلف آن یعنی «خود مختاری»^۱، «برابری»^۲، «مشارکت و همکاری»^۳ و «مسئولیت»^۴ پرداختند (Ferreira, 2006:16). این مؤلفه های حاکمیت متضمن مباحثی است که می تواند ما را به درک واقعی از حاکمیت از منظر حقوق بین الملل مدرن رهنمون کند. نگاه به حاکمیت به مثابه محصول حقوق بین الملل، مضمون و محتوای آن را انعطاف پذیر تر می کند و در نتیجه اجازه می دهد تا خود را با ماهیت در حال تحول نظام حقوق بین الملل هماهنگ سازد.

۱. حاکمیت به معنای مسئولیت

همان طوری که گفته شد، یکی از جنبه های مهم حاکمیت جنبه ی مسئولیت آن است؛ بدین معنا که حاکمیت نباید صرفاً به عنوان یک مقوله «سلبی» و به عنوان یک مزیت تلقی شود و متضمن هیچ گونه تکلیف و وظیفه ای نباشد؛ بلکه این مفهوم متضمن تعهدات و تکالیف مثبت نیز هست (Ronzoni, 2012:2). برخلاف مفهوم ظاهری «حاکمیت» که هماهنگ کننده و نظم دهنده روابط بین الملل تلقی می شود، البته در مواردی که برابری ظاهری ضامن اصلی حفظ صلح و امنیت بین المللی تلقی می گردد؛ این فهم جدید از حاکمیت، رسمیت یافتن رو به تزاید ارزش های ماهوی

¹ Autonomy

² Equality

³ Participation & Cooperation

⁴ Responsibility

نظام حقوق بین الملل را انعکاس می دهد. جنبه مسئولیت حاکمیت به خصوص پس از انتشار گزارش «گروه مداخله و حاکمیت دولت ها»^۱ تحت عنوان «مسئولیت حمایت» (The Responsibility to Protect, Op.cit, p.xi) و گزارش هیئت عالی درباره قراردادها، چالش ها و تغییرات^۲ با عنوان «جهانی امن تر: مسئولیت مشترک ما»^۳ (UN Doc.A/59/565, 2 December, 2004) و نیز گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد (UN Doc.a/59/2005, 21 March 2005) تحت عنوان «در هوای آزادی بیشتر»^۴ در مباحث علمی مطرح شده است.

در واقع، ایده اصلی این برداشت از حاکمیت این است که حاکمیت متضمن وظایف و تکالیفی است که در حقوق بین الملل از قدمت زیادی برخوردار بوده است. دیوان بین الملل دادگستری پیش از این در قضیه کانال کورفو^۵ با بیان این که هیچ دولتی حق ندارد اجازه دهد که از سرزمین آن به مقاصدی که مخالف حقوق دیگر دولت هاست، استفاده شود (چیکایا، ۱۳۸۷: ۶۶)؛ به جنبه ی مسئولیت حاکمیت سرزمینی و این که تکالیفی بر عهده حاکمیت است، اشاره کرده بود. بسیاری از حوزه های جدید حقوق بین الملل نظیر حقوق بشر و حقوق بین الملل محیط زیست این تفسیر از حاکمیت را ترقی و ترویج داده اند (عبدالهی، ۱۳۹۱: ۲۷۳) و بیان داشتند که حاکمیت متضمن مسئولیت نیز هست.

این دکترین یک تفکر جدید در حاکمیت است که تاکید می کند حاکمیت به معنای امتیاز نیست بلکه به معنای مسئولیت است. بدین ترتیب، حاکمیت از معنای کنترل به حاکمیت به معنای مسئولیت تبدیل شده است و بر این اساس حکمرانان بایستی در مورد رفتارشان با مردمشان پاسخگویی جامعه جهانی باشند. مسئولیت حمایت دو اثر مهم در مناسبات بین المللی داشته است. یکی این که حاکمیت دولت مطلق نبوده و قابل تغییر و تعدیل است و دیگری این که حقوق فردی بطور جدی مورد توجه

¹ International commission on Intervention and State Sovereignty (ICISS)

² The High Level Panel Report on Threats, Challenges and Changes

³ A More Secure World: our Shared Responsibility

⁴ In Larger Freedom

⁵ Corfu Channel

جامعه جهانی قرار گرفته است (صادقی، ۱۳۹۲). به عبارت دیگر، تعهدات و الزاماتی که بواسطه جنبه‌ی مسئولیت حاکمیت به دولت‌ها تحمیل می‌شود همچنان که این موضوع مورد توجه کمیسیون (The Responsibility to Protect, Op.cit, p.xi) و هیات عالی (UN Doc.A/59/565, 2 December, 2004) قرار گرفت مشتمل بر دو بخش است: اول، احترام به رفاه، کرامت و حقوق بشری افراد در داخل کشور؛ دوم، انجام تعهدات و تکالیف نسبت به جامعه بین‌المللی. مضافاً این که، حاکمیت به مثابه‌ی حمایت به این معناست که هم دولت‌ها به طور انفرادی و هم جامعه بین‌المللی به صورت جمعی مسئول تلقی می‌شوند. «کمیسیون مداخله و حاکمیت دولت‌ها» در گزارش خود بین مسئولیت پیشگیری، مسئولیت اقدام و مسئولیت بازسازی تفکیک قابل شده است (سواری، ۱۳۹۰: ۱۷۹).

دبیر کل سازمان ملل متحد در گزارش سال ۲۰۰۹ خود با عنوان «اجرای مسئولیت حمایت» (Report of the Secretary General, A/63/677, 2009) بر اهمیت تعهدات ملی در زمینه مسئولیت حمایت، تأکید کرد و با ذکر نمونه‌هایی آنچه را که در سطح ملی، یک کشور به عنوان «حاکمیت مسئول» برای انجام تعهدات باید انجام دهد، بیان نمود. وی در بخشی دیگری از گزارش خود بر وظیفه کمک به دولت‌ها از سوی اعضای ملل متحد و همچنین موسسات و بخش‌های وابسته به آن، برای انجام تعهدات مربوط به مسئولیت تأکید کرد. وی در بیان قلمرو مسئولیت حمایت، با اشاره به نظریه «حمایت به مثابه مسئولیت» مسئولیت حمایت را نه تنها عاملی مخدوش کننده برای حاکمیت نمی‌داند، بلکه آن را تأکید مجددی بر اصل حاکمیت کشورها می‌داند. از سوی دیگر، دبیر کل پیشگیری در مسئولیت حمایت را اساسی‌ترین رکن مسئولیت می‌شمارد (سواری، ۱۳۹۰: ۱۸۴-۱۸۳).

اگر چه مفهوم حاکمیت به مثابه‌ی مسئولیت حمایت عمدتاً با توجه به مفهوم «مداخله بشردوستانه» توسعه پیدا کرد و هنوز هم اصولاً به این معنا بکار می‌رود، اما می‌تواند در فهم و توسعه اهداف و عملکرد حقوق بین‌الملل کیفی موثر باشد. از این جهت این مقاله در صدد تبیین این مباحث و تجزیه و تحلیل اصول و مبانی

بنیادی حقوق بین الملل کیفری در پیشگیری، واکنش و نیز بازسازی (سه مولفه اصلی مسئولیت حمایت) است. در واقع، حقوق بین الملل کیفری سه جنبه مهم از جنبه های مسئولیت حمایت یعنی مسئولیت پیشگیری، مسئولیت اقدام و مسئولیت بازسازی را آن چنان که توسط کمیسیون مداخله و حاکمیت دولت ها توصیف شده است، دنبال می کند. حقوق بین الملل کیفری همانند همتای ملی خود در وهله اول دارای کارکرد پیشگیرانه است. از سوی دیگر، اعمال و اجرای حقوق بین الملل کیفری ممکن است متضمن خاتمه دادن به یک منازعه مستمر باشد و بدین ترتیب حقوق بین الملل کیفری می تواند مسئولیت واکنش را تحقق بخشد. در نهایت، حقوق بین الملل کیفری ممکن است تحت عنوان «عدالت پس از منازعه» در راستای تلاش برای بازسازی کشورها و جوامعی که از جنگ آسیب دیده اند، اقدام نماید.

حقوق بین الملل کیفری بر این مبنا عمل می کند که دول حاکم هنوز و حتی پس از تشکیل دیوان بین المللی کیفری جهت پیشگیری و پیگرد جرایم بین المللی به عنوان بازیگر اصلی باقی خواهند ماند (حسینی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۱۴-۱۱۳).

این دیدگاه، هم سو با ساختار عام نظام بین الملل است که مولفه اصلی آن دولت های حاکم می باشند. با این حال، از عبارت فوق به عنوان ویژگی محافظه کارانه و قدیمی حقوق بین الملل نباید برداشت ناصوابی به عمل آید؛ چرا که به طور قابل ملاحظه ای بازیگران مهمی بجز دولت ها در عرصه نظام بین الملل وجود دارند و به ایفای نقش می پردازند. برعکس، عبارت فوق الذکر روشن می سازد که دولت ها باید نقشی را که از سوی نظام بین الملل به آنها واگذار شده است، بدرستی اجرا نمایند. بنابراین، حاکمیت دولت فی نفسه هدف نیست، بلکه دولت ها مکلفند وظایفی را که بوسیله حاکمیت به آنها تفویض شده است، انجام دهند. دبیر کل سازمان ملل متحد در این راستا بیان می کند: «این وظیفه دولت هاست که حقوق شهروندانشان را تضمین نمایند، از آنها در برابر جرم، خشونت و تجاوز حمایت کنند و چارچوب آزادی تحت لوای قانون را فراهم کنند» (UN Doc.a/59/2005,21 Match 2005). بنابر این دولت ها دارای نقش حمایتی هستند که باید ایفا نمایند.

۲. محاکم بین‌المللی کیفری و مسئولیت حمایت

همان طوری که پیش از این توضیح داده شد، یکی از جنبه‌های حاکمیت مسئولیت است. در صورتی که حاکمیت متضمن مسئولیت حمایت باشد، پس دولت‌ها با ایجاد محاکم کیفری بین‌المللی، مسئولیت حمایتی خودشان را به یک نهاد بین‌المللی واگذار می‌کنند تا این وظایف را اجرا نماید. این نقطه نظر، به لحاظ ارتباط بین دیوان بین‌المللی کیفری و دولت‌ها متضمن نتایج متفاوتی است.

دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و نیز دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا نتیجه اقدامات جمعی دولتی از طریق شورای امنیت سازمان ملل بوده است. صلاحیت این دو دادگاه موازی با محاکم ملی است، اما هر دو دادگاه بر محاکم ملی تفوق و برتری دارند (کسسه، ۱۳۸۷: ۴۳۴). در عوض، صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری در برابر دولت‌های ملی تکمیلی^۱ است. اصل صلاحیت تکمیلی ویژگی اصلی و شرط اعمال صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری است و در راستای حمایت از حاکمیت دولت‌ها طراحی شده است. این اصل، نه مبتنی بر تقدم «صلاحیت» محاکم ملی و بلکه مبتنی بر تقدم «رسیدگی» محاکم ملی است و صلاحیت محاکم ملی به نحو اطلاق بر صلاحیت دیوان مقدم نیست (آل حبیب، ۱۳۷۸: ۸۵). این درحالی است که برخی وجود این اصل را باعث کم‌اثر شدن عملکرد دیوان می‌دانند. اما اصل صلاحیت تکمیلی را نباید به عنوان یک عامل مختل‌کننده عملیات دیوان تلقی کرد. در مقابل، به یمن وجود مفهوم «مسئولیت حمایت» و به منظور انطباق با حقوق بین‌الملل عام، صلاحیت و دایره‌ی عملکرد دیوان می‌تواند گسترش یابد.

۲-۱ صلاحیت تکمیلی به مثابه مسئولیت مشترک

هم‌سو با نکته محوری «حاکمیت به مثابه‌ی مسئولیت» اصل صلاحیت تکمیلی تصدیق می‌کند که پیشگیری و سرکوب جرایم بین‌المللی اغلب باید توسط خود دولت‌ها انجام گیرد (بند ۶ مقدمه اساسنامه). دولت‌ها با تاسیس دیوان به طور کامل مولفه‌های حمایتی حاکمیت دولت‌ها را نمی‌کنند، بلکه مسئولیت همزمان حفظ

¹ - Complementarity Jurisdiction

می شود. تنها در مواردی که دولت ها قادر نباشند و یا تمایلی به تعقیب و پیگرد نداشته باشند، دیوان ممکن است به عنوان یک ارگان اجرایی جمعی حقوق بین الملل اقدام نماید (Cryer, 2006: 986). بنابراین، اصل صلاحیت تکمیلی تضمین می کند حتی در مواردی که دولت ها موقعیت واکنش و اقدام را ندارند، حاکمیت به مثابه ی مسئولیت حمایت اعمال شود. بدین ترتیب، همپوشانی مسئولیت ها در یک سیستم چند جانبه ایجاد می شود. لذا، با پذیرش «حاکمیت مساوی با مسئولیت» می توان از «همپوشانی حاکمیت ها»^۱ یا «حاکمیت مشترک»^۲ سخن گفت. چنین سیستمی می تواند به مثابه «نظام عدالت کیفری بین المللی»^۳ تعبیر شود. این سیستم بر مبنای اهدافی چون مقابله با معافیت از مجازات تشکیل می شود؛ یعنی اطمینان از این که جنبه حمایتی حاکمیت تحت هر شرایطی اعمال می شود. (Kriings, 2012,750) در راستای اعمال صلاحیت تکمیلی باید گفت این خود دیوان است که تعیین می کند که آیا شرایط اجرای ماده ۱۷ اساسنامه وجود دارد و یا خیر.

از آنجایی دولت ها ابا دارند از این که از سوی دیوان بین المللی کیفری به عنوان دولتی «ناتوان»^۴ یا «بی میل»^۵ در تعقیب و پیگرد مجرمین بین المللی مورد خطاب قرار گیرند؛ صلاحیت تکمیلی می تواند ابزار حکمرانی بین المللی تعبیر شود؛ به عبارت دیگر، صلاحیت تکمیلی مشوقی برای اعمال صلاحیت دولت ها محسوب می شود و می تواند آنها را به اقدامی درخور جهت مقابله با جرایم بین المللی ترغیب نماید. در واقع، این اقدام می تواند به عنوان یک سازوکار اجرایی غیر تهاجمی^۶ برای انجام تعهدات و تکالیف دولت ها در خصوص اعمال صلاحیت بر جرایم بین المللی توصیف شود و نیز می تواند سرآغازی برای ایجاد یک سیستم نظارتی کارآمد برفعالیت های محاکم ملی در تعقیب و پیگرد جرایم بین المللی باشد.

¹ - overlapping sovereignties

² - shared sovereigntiy

³ - international criminal justice system

⁴ - unable

⁵ - unwilling

⁶ - non-confrontational enforcement

البته نباید انتظار نامعقول از دیوان بین المللی کیفری داشت؛ چرا که به دلیل منابع محدود و بضاعت ناچیز آن (سواری، ۱۳۹۰: ۱۹۱) ممکن است کارکرد نظارتی آن به شدت مختل شود.

اصل صلاحیت تکمیلی با ایده ی «اقدام سلسله مراتبی»^۱ بدرستی مقایسه و برابر دانسته شده است. این ایده، مداخله بین المللی را با عدم دخالت در امور داخلی کشورها هماهنگ می سازد و به مثابه ی یک اصل هماهنگ کننده مشروع و قانونی بین این دو سطح انجام وظیفه می کند. در واقع، به موجب این اصل «در مواردی که سطح سیاسی و یا اجتماعی پایین تر می تواند به طور موثری انجام وظیفه کند، سطح عالی تر از هرگونه اقدامی صرف نظر می کند؛ و در مواردی که اشکال پایین تر سازمانی نتوانند به اهداف خود نایل شوند، سطح بالاتر می تواند و حتی باید مداخله نماید» (Rychlak, 2003: 131). بنابراین، منطق اقدام سلسله مراتبی، دلایل اساسی عمده ای را برای اصل صلاحیت تکمیلی مهیا می کند؛ در نتیجه، جرایم بین المللی در مکانی که واقع شده است بهتر می تواند تحت رسیدگی قرار گیرد، همچنان که تعقیب و پیگرد محلی بهتر می تواند منافع مربوط به بازدارندگی و صلح را حفظ کند.

اگر چه کاملاً روشن نیست که آیا ایده ی «اقدام سلسله مراتبی» پیش از این به مثابه ی یک اصل عام حقوق بین الملل مطرح بوده است یا خیر؛ ولی ماده ۱۷ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری تا حدودی به ظهور آن اشاره کرده و همزمان شاخص های اعمال آن را مشخص کرده است. همان گونه که در این ماده اشاره شده است، آستانه ی اقدام جامعه بین المللی نهادینه شده به جای اقدام دولت، «عدم توانایی» و «عدم تمایل» دولت ها در تحقیق و پیگرد جرایم بین المللی به روشی صادقانه و واقعی می باشد. این دقیقاً همان معیاری است که توسط دبیر کل سازمان ملل متحد (UN Doc. A/592005, 21 March 2005, para 135) و کمیسیون مداخله و حاکمیت دولت ها (The Responsibility to Protect, Op.cit, p.xi) در گزارش های خود به منظور تغییر

¹Subsidiarity

کلی از مسئولیت فردی به مسئولیت جمعی حمایت^۱ به عنوان مثال در مورد اقدام شورای امنیت سازمان ملل متحد در مواجهه با بحران های بین المللی مطرح شده است. لازم است که بر روی این نکته تاکید شود که ایده ی «اقدام سلسله مراتبی» عمدتاً هیچ گونه حقی برای مداخله یک جانبه به رسمیت نمی شناسد؛ و در واقع، تکمیلی بودن مفهوم حاکمیت، مداخله ی جامعه بین المللی نهادینه شده از قبیل شورای امنیت، دیوان بین المللی کیفری و یا سایر نهادهای بین المللی را در چارچوب دستورات و فرامین قانونی مجاز می شمارد؛ ولی مخالف اقدام دولت ها به صورت انفرادی است. (UN Doc. A/592005,21 March 2005,para 135)

نتیجه منطقی اصل «اقدام سلسله مراتبی» اصل «همبستگی»^۲ است، به این معنی که جامعه بین المللی در وهله ی اول نیازمند آن است تا به دولت های منفرد به منظور دستیابی به آنچه که نمی توانند به تنهایی انجام دهند، مساعدت نماید. در این صورت، دیوان بین المللی کیفری به عنوان یک جامعه بین المللی نهادینه شده می تواند نقش فعالی جهت مساعدت به دولت ها در پیگرد جرایم بین المللی ایفا نماید. این نوع همکاری و مساعدت به عنوان بخشی از صلاحیت تکمیلی در بند ۱۰ ماده ۹۳ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری در قالب اشکال مختلف همکاری با دیوان به هدف موثر کردن تعقیب و پیگرد جرایم بین المللی از سوی دولت ها مورد توجه قرار گرفته است (König, Doris, Peter-Tobias Stoll, Volker Röben and Nele Matz-Lück, 2007)

با این وجود، در یکی از آرای اولیه دیوان کیفری بین المللی، شعبه مقدماتی دیوان، موضع محطاطانه ای در تفسیر اصل صلاحیت تکمیلی اتخاذ کرد- (ICC-01/04) (01/06,10 February 2006,paras18,29,et seq) و بیان داشت: حتی در مواردی که دولت ها بر اساس بند (الف) ماده ۱۳ اساسنامه به طور تلویحی از حقوق خود در به چالش کشیدن اعمال صلاحیت دیوان چشم پوشی می کنند، دیوان بین المللی کیفری

¹ Collective Responsibility to Protect

² Solidarity

ممکن است اظهار نماید که باید قابلیت پذیرش قضیه را با قاطعیت احراز نماید و گرنه از رسیدگی به دعوای مطروحه خودداری خواهد کرد.

بر اساس ماده ۱۷ اساسنامه، دیوان بین المللی کیفری صلاحیت دارد در مورد نظام صلاحیت تکمیلی و غیر قابل پذیرش بودن موضوعی تصمیم گیری کند؛ اما در مواردی که یک دولت به طور صریح اعلام می کند توانایی تعقیب و پیگرد جرایم بین المللی را ندارد، تردید وجود دارد. «انصراف»^۱ از اعمال صلاحیت تکمیلی عموماً معقول و موجه است. البته، هنگامی که این اقدام در راستای موضوع و هدف صلاحیت تکمیلی باشد. تفسیر صلاحیت تکمیلی به مثابه ی «مسئولیت مشترک» و «اقدام سلسله مراتبی» به دولت ها اجازه می دهد تا از حقوق خود در تعقیب و پیگرد جرایم بین المللی چشم پوشی کنند؛ البته در مواردی که نسبت به این حقیقت آگاهند که به درستی نمی توانند مسئولیت حمایت خود را از طریق تعقیب و پیگرد قضایی اعمال نمایند. این قضیه ممکن است زمانی اتفاق بیافتد که به دلیل وقوع مناقشات سیاسی حاد، بی طرفی و استقلال محاکم ملی مورد تردید قرار گیرد و یا محاکمه ی یک متهم قدرتمند و ذینفوذ در محاکم ملی دولت دموکراتیک تازه تاسیس، موجبات تضعیف آن را فراهم نماید. (Benzing, 2003: 529-531)

با توجه به مبنای منطقی اصل صلاحیت تکمیلی به مثابه ی حافظ و پشتیبان «حاکمیت» که در اصل «مسئولیت حمایت» تجلی یافته است؛ تنها در مواردی که دولت ها با سوء نیت، از طریق حيله و نیرنگ، از انجام وظایف خود در راستای مسئولیت حمایت و پیگرد متهمین جرایم بین المللی سرباز می زنند، دیوان می تواند غیر قابل پذیرش بودن قضیه را اعلام نماید. البته احتمال وقوع چنین شرایطی بسیار اندک است. در عین حال، صلاحیت تکمیلی نه تنها صلاحیت دولت سرزمینی را پیش بینی می کند، بلکه سایر دولت ها نیز نسبت به جرایم مورد نظر صلاحیت خواهند داشت (Langer, 2015: 15-17). در این خصوص، دیوان بین المللی کیفری باید

¹ Waiver

این نکته را مورد توجه قرار دهد که آیا دولت های دیگری وجود دارند که بر اساس اصل «صلاحیت جهانی» به اعمال صلاحیت بپردازد؟

مساله مهم دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که هنگامی که دولت ها قادر نیستند و یا تمایلی به تعقیب و پیگرد جرایم بین المللی ندارند، دیوان بین المللی کیفری ملزم به مداخله و در نتیجه، رسیدگی به جرایم بین المللی است یا خیر؟ در صورتی که مفهوم «مسئولیت مشترک حمایت» را بپذیریم، یعنی؛ دولت ها و دیوان بین المللی کیفری را «مشترکا و منفردا» مسئول بدانیم، پاسخ مثبت است و ماده ۱۷ اساسنامه دیوان گویای این واقعیت است. با وجود این، باید گفت که دادستان دیوان بین المللی کیفری به موجب اساسنامه از اختیار صلاحیدیدی وسیعی در به جریان انداختن تعقیب و پیگرد قضایی برخوردار است. این اختیار صلاحیدیدی به دلیل محدودیت های عملی قابل توجه است، چون دیوان واقعا نمی تواند حقوق بین الملل را در تمام وضعیت هایی که دولت ها از انجام تعهدات خود کوتاهی می کنند، اجرا نماید (Danner, 2003: 510- 519). با وجود این، در صورتی که «وظیفه اقدام» به عنوان نتیجه و موضوع اصل «اقدام سلسله مراتبی» پذیرفته شود، اعمال این نوع مصلحت سنجی ها از سوی دیوان بین المللی کیفری بدون محدودیت نخواهد بود، بلکه اعمال هرگونه مصلحت اندیشی باید متناسب با معیارهای حقوقی باشد.

۲-۲. همکاری دولت های غیرعضو با دیوان کیفری بین المللی

نتیجه منطقی قاعده «عقد میان دو طرف، حق یا تکلیفی برای شخص ثالث ایجاد نمی کند» این است که دولت هایی که عضو اساسنامه دیوان بین المللی کیفری نیستند، هیچ گونه الزامی به همکاری با دیوان نداشته باشند. این قاعده به مثابه ی سپری برای حاکمیت مانع از این می شود تا دولت های مستقل و برابر بدون رضایتشان به اجرای معاهده ملزم گردند و دولت های غیر عضو هیچ تعهدی نسبت به معاهده نداشته باشند (Krings, 2012: 749). ماده ۳۴ عهدنامه وین و نیز حقوق بین الملل عرفی این موضوع را تأیید می کند (ضیایی بیگدلی ۱۳۸۵: ۱۲۸-۱۲۷). اما در صورتی که حاکمیت به مثابه ی مسئولیت حمایت بازتعریف شود، و این مسئولیت از

سوی جامعه بین المللی نهادینه شده در قالب دیوان بین المللی کیفری اعمال شود؛ در این صورت، همه دولت‌ها «مسئولیت باقی مانده حمایت» را به شکل همکاری با دیوان حفظ می نمایند. در نتیجه، حتی دولت‌های غیر عضو دیوان نیز متعهد می شوند با دیوان همکاری نمایند. البته این رویکرد مستلزم اعمال تغییراتی در ماده ۳۴ معاهده وین ۱۹۶۹ است چرا که بر مبنای این ماده، «معاهده بدون رضایت کشور ثالث، برای آن حقوق و تعهداتی ایجاد نمی کند». نظر به این که قاعده ی «عقد میان دو طرف» به منظور حمایت از حاکمیت انجام وظیفه می کند، با بازنگری و تعدیل مفهوم حاکمیت شرایط تغییر این قاعده نیز مهیا می شود. در هر صورت، در مواردی که منافع جمعی تحت تأثیر قرار گیرد و وجدان بشری به خاطر ارتکاب جرایم بین المللی متاثر شود و نیز این نکته مورد پذیرش قرار گیرد که رعایت قواعد حقوق بین الملل می تواند منافع کل جامعه بین المللی را حفظ نماید، شاید اعمال تغییراتی در این اصل ضروری باشد. بنابراین، این امر کاملاً منطقی است که حتی در مواردی که بر اساس ردیف الف بند ۵ ماده ۸۷ اساسنامه، دولت‌های غیر عضو وارد ترتیبات موقت یا توافقات رسمی نشده باشند، درخواست همکاری دیوان را مورد توجه قرار دهند.

۲-۳ محاکم کیفری بین المللی چالشی برای حاکمیت دولت؟!۱

اغلب استدلال می شود که دیوان بین المللی کیفری چالشی برای حاکمیت دولت هاست. برداشت سنتی از حاکمیت درصدد تبیین این نکته اساسی بوده و هست که چرا تردیدهایی در مورد کارایی و اثربخشی دیوان بین المللی کیفری وجود دارد؟ در واقع، سرزمینی بودن حقوق کیفری ملی - که چیزی بیشتر از جنبه ای حاکمیت دولت نیست - به نظام حقوقی کیفری ملی موقعیت دفاعی گسترده ای در برابر نظام حقوق بین الملل کیفری اعطا می کند (کاسسه، ۱۳۸۷ : ۳۸۰). در این رویکرد، حقوق بین الملل کیفری و حاکمیت ملی لزوماً در تعارض با یکدیگر قرار دارند. (Cryer, 1981-988: 2006) اما در مقابل، در صورتی که تعریف حاکمیت به مثابه ی مسئولیت

¹Residual Responsibility to Protect

حمایت مورد توجه قرار گیرد، نهادهای بین المللی، حاکمیت دولت را به چالش نمی کشند. بلکه برعکس، ایجاد و استقرار چنین نهاد هایی نتیجه منطقی حاکمیت دولت هاست. چنانچه دولتی نتواند وظیفه ی مسئولیت حمایت را در سطح ملی بدرستی اجرا نماید و از شهروندان خود در مقابل جرایم بین المللی حمایت کند، حاکمیت دولت اقتضا می کند که دولت ها ابزار های دیگری را تامین و تدارک ببینند (میر محمدی، ۱۳۸۸: ۱۴۸-۱۴۳). گسترش این جنبه از حاکمیت مبین آن است که مدل وستفالی آن منسوخ شده است. در واقع، حاکمیت به مثابه ی مسئولیت حمایت مخالف هر گونه انفعال است؛ لذا محاکم کیفری بین المللی با اطمینان از اقدام جمعی بازدارنده و پیشگیرانه، حقوق بین الملل کیفری را توسعه و ترقی می دهند. از سوی دیگر، مرتکبین احتمالی جرایم بین المللی درخواست یافت که حتی دولت متبوعشان نخواهد توانست آنها را از پاسخگویی معاف نماید (Kriings, 2012: 748).

وجه دیگری نیز وجود دارد که مبین این تغییر پارادایم است. مطابق دیدگاهی که عنوان می کند جرایم بین المللی منافع کل جامعه بین المللی تهدید می کند و این که در رابطه با تعقیب و پیگرد جرایم بین المللی، دولت ها صرفا از از طرف جامعه بین المللی و نه از جانب خود عمل می کنند، می توان گفت که با ایجاد دیوان کیفری بین المللی، دولت ها اعمال صلاحیت رسیدگی به جرایم بین المللی را به عنوان نمایندگی به چنین نهادی واگذار نمی کنند. بعلاوه، صلاحیت خود دولت در رابطه با اینگونه جرایم اشتقاقی است؛

بدین معنی که دیوان بین المللی کیفری به عنوان یک «جامعه بین المللی نهادینه شده» نسبت به جرایم بین المللی به اعمال صلاحیت اصلی و ذاتی می پردازد، اقدامی که پیش از تاسیس آن به علت فقدان یک نهاد مشروع و قانونی مغفول مانده بود. لذا، در صورت صحت این دیدگاه، همه ادعا ها در مورد این که دیوان بین المللی کیفری به دلیل وجود مقوله حاکمیت، نباید به تعقیب و پیگرد جرایمی پردازد که از سوی اتباع دولت های غیر عضو ارتکاب یافته است، بی اساس خواهد بود. (Bekou, OlympiaL and Robert Cryer, 2007 :51-53) به عبارت دیگر، با وجود

این که ایجاد دیوان بین المللی کیفری به عنوان یک نهاد بین المللی ثمره ی یک معاهده بوده است و در نتیجه نشئت گرفته از اراده دولت های عضو است، این دیوان به طور بالقوه می تواند به اعمال صلاحیت جهانی^۱ پردازد. حتی با فرض ایجاد دیوان بین المللی کیفری با رضایت دولت های عضو، این دیوان می تواند در مواردی که به اعمال صلاحیت پردازد که در آن رضایت وجود ندارد؛ در واقع، اصل صلاحیت تکمیلی به مثابه حق دولت ها می تواند به طور ارادی از سوی دولت های غیر عضو هم اعمال شود (Kriings, 2012: 749).

بنابراین، جای تاسف است از این که ماده ۱۲ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری به دلایل سیاسی یا دیپلماتیک اصل صلاحیت جهانی را مقرر نکرده است و تنها به اصول سرزمینی بودن جرایم و ملیت تکیه نموده است. لذا، در شرایط موجود، تنها راه گسترش صلاحیت نسبت به جرایم ارتكابی در قلمرو سرزمینی دولت های غیر عضو که توسط اشخاصی که تابعیت هیچیک از دولت های عضو دیوان را ندارند، ارجاع قضیه از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد به این دیوان است.

۳. مسئولیت حمایت دولت ها در حوزه حقوق بین الملل کیفری

۳-۱. اعمال صلاحیت جهانی

اصل صلاحیت جهانی در سالهای اخیر مورد توجه محافل علمی قرار گرفته است. این اصل در راستای پاسخ به این سوال مهم مطرح می شود که چگونه می توان حقوق بین الملل کیفری را به مرحله اجرا در آورد؟ به موجب این اصل هر دولتی صلاحیت دارد صرفنظر از محل ارتكاب جرم، یا تابعیت مجرم یا قربانی جرم، افراد متهم به جرایم بین المللی را تحت پیگرد قرار دهد. (کسسه، ۱۳۸۷: ۳۵۸) اعمال این اصل ممکن است در تعارض با اصل عدم مداخله (بند ۷ ماده ۲ منشور) باشد؛ ولی باید گفت که اصل اخیر الذکر صرفاً تا جایی توسعه می یابد که اصل صلاحیت جهانی اعمال می شود. در نتیجه، اصل عدم مداخله به عنوان نتیجه ی حاکمیت دولت که ریشه در نظام وستفالی دارد، نمی تواند در اعمال اصل صلاحیت جهانی

¹ Universal Jurisdiction

محدودیت ایجاد کند. با این حال، باید گستره اعمال هر یک از این اصول به درستی معلوم شود و خط فاصلی میان این دو اصل ترسیم گردد.

تحقیق و تعقیب کیفری بر اساس اصل صلاحیت جهانی بدین معناست که یک دولت به نمایندگی از کل جامعه جهانی مداخله می کند. در مقدمه اساسنامه، دیوان از دولت ها می خواهد تا صلاحیت کیفری خود را در جهت مجازات جنایتکاران بشری توسعه دهند. در واقع، تاکید اساسنامه و دولت های تدوین کننده آن حاکی از آن است که توسعه صلاحیت باید از سوی همه دولت ها باشد، نه فقط دولت های دارای صلاحیت سرزمینی یا شخصی (حامد ۱۳۸۴: ۵۴).

از آنجایی که با ارتکاب جرایم بین المللی منافع حقوقی و ارزشهای کل جامعه بین المللی تهدید می شود، دولت ها به منظور حمایت از منافع مشترک و با هدف حفظ ارزش های جامعه جهانی، صلاحیت تعقیب و مجازات مرتکبین جرایم بین المللی را از طرف جامعه بین المللی اعمال می کنند و متعهد به غیر متمرکز کردن تعقیب و مجازات جرایم بین المللی هستند (حامد ۱۳۸۴: ۲۸). در واقع، می توان گفت که محاکم ملی به مثابه ی ارکان بین المللی عمل می کنند. به منظور اعمال مفهوم تحول یافته ی «حاکمیت» در این مقوله، می توان اظهار داشت که دولت ها نه تنها نسبت به شهروندان خود بلکه نسبت به کل بشریت دارای مسئولیت حمایت هستند.

با وجود این، صلاحیت جهانی روشی یک جانبه در اعمال حقوق کیفری بین المللی است. تجویز اصل صلاحیت جهانی شاید بر این اساس بوده است که اعمال این اصل به منزله مداخله جزئی و ناچیز در استقلال و اقتدار یک دولت است؛ به عنوان مثال، ملیت مرتکب ادعایی نادیده گرفته می شود؛ در حالی که با اعمال این اصل ارزشهای متعالی و مهم جامعه ی بین المللی حفظ می شود. بنابراین، واضح است که ارزشهای جامعه جهانی آنقدر اهمیت دارد که اعمال یک جانبه ی حقوق بین الملل از سوی دولت ها را ایجاب نماید؛ نظیر اقداماتی که تحت عنوان مداخله بشر دوستانه نظامی انجام می گیرد (حدادی، ۱۳۸۹: ۹۱-۹۰). البته در این مورد بند ۴ ماده

۲ منشور ملل متحد به عنوان یک قاعده آمره^۱ وجود دارد که عدم تجویز اقدام یک جانبه را وارد بحث می کند.

در رابطه با اعمال صلاحیت جهانی و زمانی که اعمال آن منجر به پیگرد و مجازات جرایم بین المللی می شود، این سوال مطرح می شود که چه محدودیت هایی در مورد اجرای این اصل وجود دارد؟ و این که آیا اعمال این اصل مشروط به اصل «اقدام سلسله مراتبی» است؟ دادستان فدرال آلمان اخیرا بیان داشت که اعمال اصل صلاحیت جهانی بر اساس بخش ۱ قانون جرایم بین المللی آلمان و بخش 4(2)f 153 قانون آیین دادرسی کیفری این کشور تنها در شرایط مشابهی که در ماده ۱۷ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری مقرر شده است، اتفاق خواهد افتاد؛ یعنی دولت دیگری به دلایلی چون عدم توانایی و یا عدم تمایل در پیگرد و مجازات جرایم بین المللی عاجز شود. طبق قانون اخیر الذکر، در صورتی که جرم در یک دادگاه بین المللی یا توسط کشور محل وقوع جرم یا کشور متبوع متهم یا مجنی علیه، در حال تعقیب باشد یا اگر متهم در آلمان سکونت داشته اما به یک دادگاه بین المللی منتقل شده یا به کشور متقاضی مسترد گردد، دادستان تعقیب جرم را متوقف خواهد کرد (فروغی ۱۳۸۷: ۲۷۴).

از نقطه نظر عملی نیز اعمال صلاحیت جهانی محدودیت هایی را نیز به همراه دارد. اعمال صلاحیت جهانی می تواند منجر به ایجاد صلاحیت موازی بین دولت ها شده (حامد ۱۳۸۴: ۲۸) و در نتیجه منازعات صلاحیتی^۲ و مداخله در امور داخلی بین کشورها (کسسه، ۱۳۸۷: ۳۶۹) را گسترش دهد و در نتیجه، منجر به تضعیف نظم حقوقی بین المللی گردد. لذا ایجاد قواعدی برای همکاری در مورد اعمال اصل صلاحیت جهانی ضروری به نظر می رسد. از این منظر، استدلال دادستان فدرال آلمان نیز درست است. درحقیقت، جهات و ملاحظات مربوط به اعمال «صلاحیت تکمیلی» یا «اقدام سلسله مراتبی» مشابه موارد مندرج در ماده ۱۷ اساسنامه ی دیوان

¹ Jus Cogens

² Jurisdictional Conflicts

است. مسلماً این استدلال که صلاحیت تکمیلی (ماده ۱۷) تنها در روابط بین دو سطح مختلف قدرت سیاسی یعنی محاکم ملی و محاکم بین المللی حاکم است نه در مورد توزیع افقی صلاحیت بین دولت ها^۱، در بادی امر قانع کننده به نظر می رسد؛ اما، اگر بپذیریم اصل «اقدام سلسله مراتبی» در مورد اعمال صلاحیت جامعه بین المللی نهادینه شده در قالب دیوان بین المللی کیفری حاکم است، پس این امر منطقی است که دولت ها وقتی که به پیگرد و مجازات جرایم بین المللی می پردازند این کار را درست تحت همان شرایط مندرج در ماده ۱۷ اساسنامه انجام دهند، هر چند که از طرف جامعه جهانی و بر مبنای اصل صلاحیت جهانی عمل می کنند.

مساله دیگری که مطرح می شود این است که آیا ماهیت فرعی و تبعی بودن اصل صلاحیت جهانی بدرستی توسط دادستان فدرال تفسیر شده بود یا خیر؟ به عبارت دیگر، به فرض پذیرش نتیجه گیری فوق الذکر، باید گفت که اعمال صلاحیت ملی بر مبنای اصل صلاحیت جهانی نسبت به صلاحیت قضایی کشورهای دیگر امری فرعی و تبعی محسوب می شود، البته تنها در صورتی که یک دولت به طور واقعی به تعقیب و پیگرد جرایم بین المللی می پردازد. در نتیجه، توقف اعمال صلاحیت بر مبنای ماده ۱۷ اساسنامه، صرفاً به این دلیل که کشور دیگری و یا چندین کشور بر جرایم مورد بحث صلاحیت دارند، کافی نیست. این یک شرط ضروری است؛ اما شرط کافی نیست.

۲-۳. وظیفه پیشگیری و مجازات

عموماً دولت ها وظیفه دارند تا از ارتکاب جرایم بین المللی در حوزه صلاحیت و قلمرو سرزمینی خود جلوگیری کنند. این الزام حتی از تعهدات قراردادی خاص نظیر ماده ۱ کنوانسیون نسل کشی ناشی می شود که به طور صریحی کشورها را به پیشگیری از وقوع جرایم بین المللی در قلمرو سرزمینی شان ملزم نموده است. این کنوانسیون محاکمه مرتکبان این جرم را هم از طریق دادگاه های ملی و هم بوسیله یک دادگاه بین المللی مقرر کرده است (والاس، ۱۳۸۷: ۱۵۵). این موضوع، در رای

¹ Horizontal Distribution of Competences

دیوان بین الملل دادگستری در قضیه ی اجرای کنوانسیون نسل کشی^۱ مربوط به دعوی بوسنی و هرزه گوین علیه صربستان و مونته نگرو مورد توجه قرار گرفته است. اما عمدتاً چنین تعهداتی از قواعد حقوق بشری ناشی می شود؛ قواعدی که دولت ها را مکف می نماید تا با اتخاذ اقدامات ایجابی موثر از نقض احتمالی قواعد بنیادین بشری پیشگیری نمایند (ICJ, Judgment of 26 February 2007, paras, 434 et 429). در حالی که تردید و یا مسئله ی خاصی در مورد وظیفه پیشگیری وجود ندارد؛ اما در مورد پیگرد و اعمال مجازات، مناقشات زیادی بین حقوقدانان صورت گرفته است. به طور متعارف، حقوق بین الملل به دولت ها در مورد اجرای ملی قواعد بین الملل، آزادی عمل و اختیار صلاحیددی وسیعی داده است. در نتیجه، محاکم ملی ضرورتاً نسبت به اجرای قواعد بین الملل مجبور نیستند (کاسسه، ۱۳۸۷: ۳۸۰) در انطباق با این گرایش عام، موارد صریحی وجود دارد که حقوق بین الملل وظیفه ی تعقیب و مجازات جرائم بین المللی را پایه ریزی نموده است. در این خصوص، تعهدات قراردادی زیادی وجود دارد، از جمله؛ ماده ۱ کنوانسیون ژنوساید، کنوانسیون های چهارگانه ژنو و کنوانسیون شکنجه (کاسسه، ۱۳۷۸: ۳۵۹). در مواردی که حقوق بین الملل عرفی از ضرورت مجازات های کیفری سخن می گوید و یا تعقیب و مجازات بر اساس اصل صلاحیت جهانی را می پذیرد، به طور عادی، «حقوق موجود^۲» و نه «وظیفه^۳» تعقیب و مجازات را مد نظر قرار می دهد. بنابراین، حداقل طبق قواعد موجود حقوق بین الملل دولت ها وظیفه و تعهد عامی برای پیگرد جرائم ندارد.

اساسنامه دیوان بین المللی کیفری نه متضمن وظیفه ی صریح برای دولت ها برای اجرا و اعمال جرائم ماهوی مندرج در مواد ۵ تا ۸ اساسنامه در قوانین ملی است و نه وظیفه تعقیب و مجازات را برای دولت ها در نظر گرفته است (wouters, 2002: 4). حقوقدانان بین المللی در جستجوی وظیفه عام پیگرد و مجازات مرتکبین جرائم

¹ Application of the Genocide Convention Case

² lex lata

³ Duty

بین المللی به قواعد حقوق بشر بازگشتند. این امر کاملاً پذیرفته شده است که دولت ها بر اساس تعهدات ایجابی وظیفه دارند از محروم شدن افراد از برخورداری از حقوق بنیادین توسط دیگران پیشگیری به عمل آورند (تاموشات، ۱۳۸۶: ۱۹۲-۱۹۱). اما در صورتی که نقض تعهدات بنیادین رخ دهد، دولت مربوطه به دلیل اهمال در انجام وظایف خود در پیشگیری از نقض حقوق بشر مسئولیت دارد تا ناقضین حقوق بشر را تحت تعقیب قرار دهد (تاموشات، ۱۳۸۶: ۴۷۱-۴۷۰). چنین پاسخی از قواعد حقوق بشری ناشی می شود (Stahn, 2015, 14). با وجود این، وظیفه عام تعقیب و مجازات جرائم بین المللی کماکان بحث برانگیز است. در مورد این که آیا قواعد حقوق بشر می تواند دولت ها را به وضع و اعمال مجازات های کیفری به سبب نقض این قواعد از سوی بازیگران خصوصی ملزم می کند، تردیدهایی وجود دارد. با وجود این که لازم است تا برخی از فرایندهای پاسخگویی فردی ایجاد شود؛ اما این موضوع که وظیفه ای جهت پیگرد و مجازات ناقضین وجود دارد، دستیابی به آن را خصوصاً در شرایط و وضعیت های پس از منازعه مشکل می کند.

با وجود این، بسیاری از نویسندگان استدلال می کنند که بر اساس حقوق بین الملل عرفی وظیفه ای بر عهده دولت ها به منظور جرم انگاری، تعقیب و مجازات جرائم بین المللی در اشکال نقض فاحش حقوق بشری محول شده است. درک حاکمیت به مثابه ی مسئولیت حمایت این رویکرد را تقویت می کند و از وظیفه عام دولت ها در پیگرد جرائم بین المللی حمایت می کند. در صورتی که وظیفه دولت ها در پیگرد و مجازات جرائم بین المللی بر مبنای قواعد حقوق بشر مورد پذیرش قرار گیرد، این وظیفه به جرائمی محدود خواهد شد که در حوزه ی قضایی و قلمرو سرزمینی دولت مربوط رخ داده است (تاموشات، ۱۳۸۶: ۵۲۶-۵۲۵).

با توجه به تأثیر متقابل اعمال صلاحیت بین المللی و صلاحیت ملی در رسیدگی به جرائم بین المللی می توان گفت که مسئولیت دولت ها و جامعه بین المللی نهادینه شده در قبال این گونه جرائم، مسئولیت حمایتی مشترک است. اصل مسئولیت حمایت تشریح می کند که چگونه دو سطح بین المللی و ملی می توانند به منظور

دستیابی به اهداف بنیادین سیستم عدالت کیفری، یعنی؛ پیگرد مؤثر جرائم بین المللی و نیز جلوگیری از معافیت و عفو با هم تعامل نمایند. اصل صلاحیت تکمیلی یک نمونه از آن است که می تواند اعمال قدرت در چارچوب نظام حقوقی چند جانبه بین المللی را سازماندهی کند.

نتیجه گیری

برای قرنهای متمادی مفهوم حاکمیت به معنای مصونیت کامل دولت ها نسبت به اتخاذ هرگونه تصمیم در امور داخلی و کنترل مردمشان بود و از آن به عنوان سپر دفاعی استفاده می شد و حاکمان در مقابل اتخاذ سیاست های وحشیانه و اقدامات سرکوبگرانه در درون کشورشان پاسخگو نبودند. رفته رفته، این ایده مطرح شد که حاکمیت به مثابه ی امتیاز نیست بلکه به معنای مسئولیت است؛ لذا حاکمیت از معنای کنترل به حاکمیت به معنای مسئولیت تبدیل شد و بر این اساس حکمرانان می بایست در مورد رفتارشان با مردم خود، پاسخگوی جامعه جهانی باشند. بنا براین، ایده مسئولیت حمایت وارد ادبیات حقوقی شد و در نتیجه، دو اثر مهم در مناسبات بین المللی به همراه داشت: یکی این که حاکمیت دولت مطلق نبوده و قابل تغییر و تعدیل است و دیگر این که حقوق فردی به طور جدی مورد توجه جامعه جهانی قرار گرفت. بنابراین، ایده مسئولیت حمایت از یک سو در صدد بازتعریف نهاد جرم گرای حاکمیت جهت تحمیل بار اصلی تکلیف حراست از جان و مال انسانها بر دوش رهبران کشور است و از سوی دیگر بر آن است تا بر خلاف مداخلات بشردوستانه که فقط به اقدام قهرآمیز خلاصه می شد، گستره اقدامات جامعه بین المللی را در یک طیف وسیع، از پیشگیری تا بازسازی، آن هم، نه به عنوان یک حق بلکه در قالب یک وظیفه باز تعریف نماید. بنابراین، یکی از جنبه های مهم مفهوم حاکمیت در حقوق بین الملل مدرن، مسئولیت است و در نتیجه، نظام حقوق بین الملل کیفری با به ارجاع مفهوم حاکمیت به مثابه مسئولیت، وظیفه پیشگیری، اقدام و بازسازی را مورد توجه قرار داده است. از سوی دیگر، با ایجاد دیوان بین المللی

کیفری به عنوان یک جامعه بین المللی نهادینه شده از سوی دولت ها، در مواردی این مسئولیت به دیوان واگذار شده است. در واقع، دیوان بین المللی کیفری و دولت های منفرد دارای مسئولیت مشترک هستند؛ لذا در نظام بین المللی چند لایه می توان از مسئولیت حمایت مشترک سخن گفت. اصل همکاری بین دو سطح بین المللی و ملی، تجلی اصل اقدام سلسله مراتبی در حقوق بین الملل کیفری است که به صلاحیت تکمیلی تعبیر می شود. این اصل نه تنها، نحوه تخصیص اعمال صلاحیت بین صلاحیت قضایی کیفری ملی و بین المللی را تنظیم می نماید؛ بلکه اعمال صلاحیت در روابط بین دولت ها را نیز شکل می دهد؛ البته زمانی که دولت به اعمال صلاحیت جهانی می پردازد. از سوی دیگر، نظام عدالت کیفری بین المللی نه تنها متضمن مسئولیت کیفری فردی است که توسط نهادهای بین المللی و ملی اعمال می شود، بلکه مسئولیت دولت نیز به شکل جمعی از طریق فرایند قضایی توسط محاکمی چون دیوان بین المللی دادگستری و یا از طریق فرایندهای اجرایی توسط شورای امنیت انجام می گیرد. چنین اقداماتی می تواند به شکل فردی یا غیر متمرکز از طریق اقدام متقابل انجام گیرد. هر کدام از این رژیم ها، یعنی مسئولیت دولت و مسئولیت فردی دیگری را تکمیل می کند.

منابع

الف - فارسی

- آقایی جنت مکان، حسین (۱۳۹۰) تعریف، عناصر و شروط اعمال صلاحیت دیوان بین الملل کیفری نسبت به جنایت تجاوز «با نگاهی به موافقتنامه کامپالا» *مجله حقوقی بین المللی*، سال بیست و هشتم، شماره ۴۴، صص ۱۸۴-۱۶۳.
- آل حبیب، اسحاق (۱۳۷۸) *دیوان کیفری بین المللی*، تهران، دفتر مطالعات بین المللی.
- تاموشات، کریستیان (۱۳۸۶) *حقوق بشر*، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، بهار ۱۳۸۶.
- چیکایا، بلز (۱۳۸۷) *چکیده رویه قضایی در حقوق بین الملل عمومی*، ترجمه همایون حبیبی، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ اول.

- حسینی نژاد، هاله (۱۳۸۸) صلاحیت تکمیلی دیوان بین المللی کیفری: پویایی نظامهای قضایی ملی در مقابله با بی کیفری، *مجله حقوقی بین المللی*، سال بیست و ششم، شماره ۴۱، صص ۱۴۲-۱۱۱. حامد، سهیلا (۱۳۸۴) *صلاحیت جهانی*، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی.
- حدادی، مهدی (۱۳۸۹) استناد به مسئولیت دولت ناشی از نقض تعهدات عام الشمول، *مجله حقوقی بین المللی*، سال بیست و هفتم، شماره ۴۲، صص ۱۲۴-۸۹.
- سواری، حسن؛ حسینی بلوچی، مهدی (۱۳۹۰) نظریه مسئولیت حمایت از حرف تا عمل، پژوهش *حقوق عمومی*، شماره ۳۲، بهار ۱۳۹۰، صص ۲۰۴-۱۷۳.
- صادقی، دیدخت (۱۳۹۲) مسئولیت بین المللی حمایت و حاکمیت دولتها، پژوهشنامه روابط بین الملل، دوره ۶، شماره ۲۲، ۱۵۵-۱۳۳.
- ضیائی بیگلری، محمد رضا (۱۳۸۵) *حقوق معاهدات بین المللی*، تهران، کتابفروشی گنج دانش، چاپ سوم.
- عبداللهی، محسن و... (۱۳۹۱) *حقوق حفاظت از فضا*، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۱.
- فروغی، فضل الله (۱۳۸۷) مطالعه تطبیقی اصل صلاحیت جهانی در حقوق کیفری آلمان و آمریکا، *فصلنامه حقوق*، دوره ۳۸، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۷، ۲۸۳-۲۶۱.
- کسسه، آنتونیو (۱۳۸۷)، *حقوق کیفری بین المللی*، ترجمه حسین پیران و...، تهران، انتشارات جنگل، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- میر محمدی، معصومه سادات، (۱۳۸۸)، تاثیر تصویب اساسنامه دیوان بین الملل کیفری بر جرم انگاری جنایات بین المللی در قوانین داخلی دولت ها و اعمال صلاحیت جهانی از سوی آنها، *مجله حقوقی بین المللی*، سال بیست و ششم، شماره ۴۱، صص ۱۷۴-۱۴۳.
- والاس، ربکا، (۱۳۸۷)، *حقوق بین الملل*، ترجمه سید قاسم زمانی، تهران، شهر دانش.
- وکیل، امیر ساعد و همکاران، (۱۳۸۹)، *مروری بر مکاتب فلسفی حقوق بین الملل*، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، بهار ۱۳۸۹.

ب- انگلیسی

- Bekou, OlympiaL and Robert Cryer,(2007),The International Criminal Court and Universal Jurisdiction: A Close Encounter: A Close Encounter?,http://www.corteidh.or.LCLQ vol 56,January 2007 cr/tablas/r06755-2.pdf .pp 49-68.
- Benzing, Markus, (2003),The Complementary Regime of the International Criminal Court: International Criminal Justice between State Sovereignty and the Fight against Impunity, **Max Planck Yearbook of United Nations Law**, volume 7, 2003,591-632.
- Cryer, Robert, (2006), International Criminal Law vs State Socereignty: Another Round?The **European Journal Law** ,Vol.16 no.5 © EJIL 2006,pp 979-1000.

- Danner, Allison. Marston, (2005), Prosecutorial Discretion and Legitimacy, Guest Lecture of the Office of the Prosecutor, **The Hague, ICC-OTP and individual authors**, 13 Jun 2005.
- Ferreira, Snyman, (2006), The Evolution of State Sovereignty: A Historical Overview, 2006 (12-2) Fundamina, <http://uir.unisa.ac.za/bitstream/handle>.
- ICC, The Appeals Chamber, Situation in the Democratic Republic of the Congo in the Case of the Prosecutor v. Thomas Lubanga Dyilo, ICC-01/04-01/06, 10 February 2006.
- ICJ, Reports of Judgments, (2007), Advisory Opinions and Orders, Case Concerning application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Bosnia and Herzegovina v. Serbia and Montenegro), 26 February 2007.
- König, Doris, Peter-Tobias Stoll, Volker Röben and Nele Matz-Lück (2007) **International Law Today: New Challenges and the Need for Reform?** Springer Berlin · Heidelberg · New York <https://books.google.com/books?isbn=3540752056>
- Krings, Lisa Britta, (2012), The Principles of Complementarity and Universal Jurisdiction in International Criminal Law: Antagonists or Perfect Match? **Goettion Journal of International Law**, 4, 2012, 3. 737-763.
- Langer Maximo, (2015), The Archipelago and the Wheel: The Universal Jurisdiction and the international Criminal Court Regimes, **The University of Michigan Press**, SSRN-id 1942625. Forthcoming 2015.
- Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty, The Responsibility to Protect, **Ottawa, International Development Research Center**, Desember 2001.
- Report of the High-level Panel on Threats, Challenges and Change, A more secure world: our shared Responsibility, **UN doc. A/59/565**, 2 Desember 2004. Report of the UN Secretary-General, In Larger Freedom: Toward Development, Security and Human Rights for All, September 2005, **UN doc. A/59/2005**.
- Ronzoni, Miriam, (2012), Two conceptions of state sovereignty and their implications for Global Institution, 2012, <http://www.tandfonline.com/doi/pdf/10.1080/13698230.2012>.
- Rychlak, Ronald J. and Czarnetzky, John M. (2003) The International Criminal Court and The Question of Subsidiarity, **Third World Legal Studies**, vol. 16, article 6, available at: [scholar.valpo.edu / twls](http://scholar.valpo.edu/twls).
- Ryngaert, Cedric, (2006), Applying the Rome Statute, s Complementarity Principle: Drawing Lessons From the Prosecution of Core Crimes by States Acting under the Universality Principle, **K.U. Leuven, Faculty of Law**, NO 98-August 2006.

- Slaughter, Anne-Marie, (2003), Rogue Regimes and the Individualization of International Law, **NESL/Lawrev/vol36/36-4/36-4** 11 slaughtermacro. doc ,2003. Pp 815-824.
- Stahn, Carsten, (2015), Marital Stress or Grounds for Divorce? Re-thinking the Relationship between R2P and International Criminal Justice, **Frothcoming in Criminal From**, Vol. 26, 2015, pp 99-120
- UN Secretary-General, Implementing the Responsibility to Protect, Report of the UN Secretary-General, 12 January 2009, **UN doc. A/63/677**.
- Wouters Jan, The Obligation of Prosecute International Law Crimes ,2003 [https://w ww.law.kuleuven. be/ ... /obligation to prose.](https://www.law.kuleuven.be/.../obligation%20to%20prose)

Archive of SID